

این رساله تا تاریخ ۱۸ آگست ۱۳۴۰
مطالعه شد. پایان تکلیف آن که در نامه درج شده
آنکورتش زلال ببارفته است و در قبول بی تردید و با کمال میل
عزیزه و ادبش با قوت الف گذارست یادداشت از خرابی
سید صادق گرامی
۳۰ آگست ۱۳۴۰

دانشگاه ملی ایران
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پایان نامه فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی

موضوع: سماع صوفیانه

براهنمائی

استاد ارجمند جناب آقای دکتر سید صادق گوهرین

در ۲۵۳۵

تهیه کننده: داداش داداشی

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	۱- آغاز
۳	۲- سماع در لغت و اصطلاح
۱۶	۳- تاریخچه سماع
۲۶	۴- در باب رقص و خرقه انداختن و جامه دیدن
۳۳	۵- آداب سماع
۴۷	۶- در تأثیر سماع
۵۹	۷- حرمت و رخصت و اباحه سماع
۷۵	۸- وجد و سماع به عقیده غزالی
۸۰	۹- سماع قرآن
۸۴	۱۰- مولوی و سماع
۹۲	۱۱- فواید سماع
۱۰۵	۱۲- سماع در شعر چند شاعر پارسی
۱۲۰	۱۳- فهرست مآخذ

مفتی ، نوای طرب ساز کن به قول و غزل قصه آغاز کن
که بار غم بر زمین دوخت پای به ضرب اصولم برآور ز جای

به مستان نوید و سرودی فرست

(۱)
به یاران رفته درودی فرست

۱- دیوان حافظ به تصحیح سید ابوالقاسم انجوی شیرازی صفحه ۲۷۷

آغاز

در ماهیت و مظاهر تصوف آمده است:

رقص آنجاگن که خود را بشکنی پنبه را از ریشش شهوت برگزینی
 رقص و جولان بر سر منبرکنند رقص اندر خون خود مردان کنند
 چون رهنند از دست خود دستوی زنند چون چپند از نقی خود رقصی کنند
 مطربان نشان از درون دف می زنند بحرها در شورشان کف می زنند
 رقص شوریدگی است ، خروش عواطف است ، برافروخته شدن آتش جان آتش
 بجان است ، زبانه های آتش سینه های سوزان است ، آوای دل دلدادگان است ،
 آهنگ پیوندگان و راه روان شهرستان نیستی است ، بانگ درای کاروان وحدت است ،
 نماز وارستان است ، ساز و نوای مطرب عشق است ، شور مستی و غریبانا الحاق
 و اصلان است .

سالکان در سماع و رقص ملکوتی خویش با حرکات موزون و با زیرو بم متناسب
 جنبش اعضاء خروش نهاد و اندرون خود را نمودار می سازند .

رقص خود شکنی است ، بت شکنی است ، نه خود سازی ، دست می زنند بدست

می افشانند پای می گویند که از دست دیو نفس رهایی یافته اند ، رقص می کنند که ، از

نقص جسته و راه گمار رامی پیوند .

رقص می‌کنند زیرا : روح ناراحت در اندرونشان شوری بپا کرده کف می‌زنند ،

دف می‌زنند که : افسانه هستی (یا هستی افسانه) ایشان برپا درفته ، و در حلق و حقیقت تجلی کرده است .

دف می‌زد و کف می‌زد و میگفت که مجدم من مجدم و برپا شد افسانه ام امشب

رقص می‌کنند می‌شورند که شاهباز نفوسشان می‌خواهد از تنگنای قفس تاریک

جهان فانی به آشیانه ملکوت اعلی‌ پرواز کند .

استواء قامت مرد در پیچ و تاب ، زیر و بم ، راست و خم ، جست و خیز و

چرخ زدن ورق از میان می‌رود ، ساختمان قامت طبیعی درهم شکسته می‌شود چرا ؟

ایرا که رقص خود شکنی است ، بت شکنی است .^(۱)

سماع در لغت و اصطلاح

در فرهنگ معین آمده است:

"سماح : ۱- شنیدن ، شنودن . ۲- شنوایی . ۳- آواز، سرود .

۴- وجد و سرور و پای کوبی و دست افشانی صوفیان منفرداً "یا جمعا" با آداب و تشریفات خاص^(۱) .

در غیث اللغات چنین می نویسد :

"سماح بفتح شنیدن و بمعنی رقص و سرور و وجد مجاز است (از لطایف

و بهار عجم) و در منتخب و صراح بفتح بمعنی شنودن و در مدار بفتح شنیدن سرود

و در سروری بالفتح بمعنی سرود و صاحب کشف نوشته که بفتح مطلق شنیدن و بکسر

اول در فارسی بمعنی خاص سرود شنیدن و مجازاً بمعنی وجد و حالت مشایخ نیز،

و در شعر خواجه حافظ بمعنی سرود و نغمه آمده است . بیت :

ببین که رقص گنان می رود بناله^(۲) چنگ کسی که رقص نفرمود و استماع سماح^(۲)

لغت نامه در مورد سماح از فرهنگهای مختلف نقل می کند از جمله نوشته های

فرهنگ معین و غیث را نیز می آورد و سپس به بیان ترکیبات آن می پردازد که نمونه آنها

۱- جلد دوم ، فرهنگ معین (د - کارنامه) .

۲- غیث اللغات .

چنین است :

— سماع باره ، سماع دوست :

بسوی مطربان روان شده اند

حافظان جمله شعر خوان شده اند

بر براق ولا سواره شدند

پیرو برنا سماع باره شدند

(ولد نامه)

— در سماع آمدن ، در رقص و پاکوبی آمدن :

که صوفی در سماع آمد و تایی کرد و یگتایی

بیار ای لعبت ساقی بگو ای آودای مطرب

چو بلبل در سماع آیند هر مرغی بهستانی .

بهار آمد که هر ساعت رود خاطر بیستانی

(سعدی)

— در سماع آوردن ، بوجد و رقص آوردن :

در سماع آورد شد مشفق تر

چون رسول روم این الفاظ تر

(مولوی)

بلبلان را در سماع آورده اند

گلبنان پیرایه بر خود کرده اند

(سعدی)

— صاحب سماع :

اهل دل داند که تا زخمی نخورد آهی نگیرد.^(۱)
سعدی

حمل بیصبری مکن برگریه صاحب سماع

۱- لغت نامه دهخدا .

خاج مفصومعلی شیرازی در تذکره طرائق الحقایق غناء را مترادف با سماع

می داند و عقاید مختلف اهل لغت و فقها از قبیل صاحب مصباح الهدایه و ابن اثیر و جوهری و فیروز آبادی و غیره را نقل می کند و نتیجه می گیرد که: "از کلام اهل لغت سه معنی از برای غناء مفهوم می شود :

یکی مطلق آواز ویگی مطلق بلند کشیدن آواز ویگی آواز طرب انگیز و چون به نظر دقت ملاحظه شود مقصود «مه یکی است که همان خوانندگی متعارف است زیرا که مطلق صوت غیر از غناست که کیفیت مخصوصه باشد . پس مرادشان از تفسیر به صوت یا مدّ همان ترجمه فارسی غناست که سرود بر وزن درود باشد یعنی خوانندگی و شکی نیست که خواندن غیر از خوانندگی است و عبارت فقها هم اگرچه بظاهر مختلف می نماید ولی بعد از تأمل ظاهر می شود که مقصود معنی عرفیت ای (ما یعد فی الصرف غناء) زیرا که مطلق فریاد و آواز که غنا نیست مگر با ترجیح که حرکت دادن آواز باشد در گلو و مقتضی ترجیح و تردید صوت و اطراب و تطریب است . یعنی از شأن آن نحو تحریر و تحریر آن است که کیفیتی حاصل بشود برای مستمع یا مفسر می خواهد آن کیفیت حاصل بشود یا نشود و می خواهد آن صوت را در کلمات قرآنی یا ادعیه و مرثی و اشعار حکمیه اظهار نماید یا در گفته (ابن زبیری) و (یزید) می خواهد باز این چه شور است بخواند یا آنکه علی علی و دلی دلی می خواهد قرین باشد با آلات نوازندگی مثل

تار و سه تار و چهار سیم و بریط و عود و چنگ و نای و ارغنون و کمانچه و شیپور یا موزیک و اراک و نی و بوق و کف و دف و دایره و طنبور یا نباشد خواننده زن باشد : بد یا خوب یا امر دو مرغوب گور باشد یا کر فرنگی باشد یا هندو و مسلمان باشد یا یهود عروسی باشد یا عزا صدا را نامحرم بشنود یا نشنود . . . و محصل کلام صوت حسن غناست و آنچه از ادله منع از غناء ظاهر می شود حرکت صوت مرجع فیه است برسبیل، لهر و صوت به ، چه قرآن باشد چه کلام دیگر . و غنای در حدائی و عرایس با آنکه صوت لهر ویست بدلیل خاص متمسک بجزو از آن شده اند . فکل ما لا یعد لهما منه فایس (۱) بحرام و گمان نمی رود که کسی فتوی بدهد بحرمت صوت حسن غیر لهری . . .

لغت نامه نیز در ذیل، ماده غناء آورده است :

" (غناء) (غ) سرود . (مهذب الاسماء) . (السامی فی الاسامی) .

آواز خوش که طرب انگیزد (منتهی الارب) . نغمه و سرود خوانی ، (غیات

اللفات) . (آندراج) . آواز خوش طرب انگیز ، و قیاس در آن ضم غین یعنی غناء :

(غ) است چه آن بصوت دلالت می کند ، و غناء (غ) بمعنی تغنی و آواز خوانسی

است و آن در صورتی تحقق می پذیرد که الحان از شعر و همراه با کف زدن باشد و این

نوعی بازی است (از اقرب الموارد) . در رسائل اخوان الصفا آمده :

(تذکره طرائق الحقایق تألیف حاج معصوم علی شیرازی صفحه ۲۳۶ (چاپ تهران) .

ان الموسيقى هي الغناء ، والغناء هو الحان المؤلفه . انتهى . . . (۱)

در فرهنگ مصطلحات عرفا نوشته :

” سماع آوازی است که حال شنونده را منقلب گرداند و همان صوت با ترجیح

است . (۲)

دکتر غنی نوشته اند :

” نظراً به حالت جذبه و اشراق و از خویش رفتن و فنا امر غیر ارادی است که

اختیار عارف تأثیری در ظهور آن ندارد ولی بزرگان صوفیه از همان دوره های قدیم

باین نکته پی بردند که اضافه بر استعداد صوفی و علل و مقدماتی که او را برای منجذب

شدن قابل میسازد و سائل عملی دیگری که با اختیار و اراده سالک است نیز برای ظهور

حال فنا مؤثر است بلکه برای پیدا شدن ” حال ” و ” وجد ” عامل بسیار قوی محسوب

است از جمله موسیقی و آواز خواندن و رقص که همه آنها تحت عنوان سماع درمی آید .

سماع که با ورگلی در نظر متشرعین و فقها مذموم است و گناه شمرده می شود

نزد اکثر بزرگان صوفیه از راههای مهم و صول بحالت وجد شمرده می شود باین معنی

که گفته اند سماع حالتی در قلب ایجاد می کند که ” وجد ” نامیده می شود و این وجد

۱- لغت نامه د خدا .

۲- فرهنگ مصطلحات عرفا ، و متصوفه تألیف سید جبه فرسجادی ، کتابفروشی بوز رجمهری
مصطفوی سال ۱۳۳۶

حرکات بدنی بوجود می‌آورد که اگر حرکات غیر موزونی باشد "اضطراب" و اگر حرکات موزونی باشد کف زدن و رقی است.

همانطور که عارف از راه چشم بجلال و عظمت خدا پی می‌برد و از راه جمیع کردن فکر و ذکر دائم بخدا انس می‌گیرد و بقول جامی :

"بس که در قلب فکر و چشم گریانم تویی هر چه پیدا می‌شود از دور پندارم تویی"

از راه گوش نیز ممکن است بطوری مجذوب بخدا شود که در هر نغمه موزونی حمد و ثنای الهی را بشنود .

البته باید این نکته را در نظر داشت که صوفی طبعاً "اهل دل و احساسات است و بحکم تمایلات فطری، سروکارش با عواطف لطیفه و تخیلات زیبا است و اگر چنین نبود براه سیرو سلوک نمی‌افتاد بنابراین واضح است که مذاق جانشرناچه اندازه از شنیدن آواز خوش و نغمه دلکش متلذذ می‌شود و نیز باید بطوری که در علم معرفت النفس محرز است باصول و قوانین واحکام عاطفه زیبایی دوستی متوجه بود و دانست همانطور که چشم و گوش از وسائل حسی مهم استعمار زیبایی است خیال و تفکر نیز از وسایل لذت بردن است حتی آگاهی توجه بالوان و اشکال و نغمات کم شده و ذهن بمعانی اشیا زیبا متوجه می‌گردد باین معنی که اشیا رموزی می‌شوند که عواطف او را برمی‌انگیزانند . برای صوفی که مقهور احساسات و عواطف است و عاطفه زیبا دوستی و محبت

بجمال در او متمکن شده و از عالم حس به عالم معنی راه یافته است اندک زیبایی الوان و موزونیت اشکال و توافق نغمات کافی است که در عالم معانی مجال وسیعی بدست آورده و زمام خیال را رها کند و از زیباییهای معنوی لذت ببرد و بدون هر عاطفه و هر انفعال نفسی توأم با حالت بدنی و حرکت جسمی است دست افشان و پای کوبان شود .

به عقیده^۶ صوفی «رموجودی بزبان سرخود حمد خدا میسراید فقط باید گوش دل شنوا باشد تا از هر ذره ای سرود آسمانی بشنود بقول حاج ملاهادی حکیم سبزواری متخلص باسرار:

موسیقی نیست که دعوی انا الحق شنود ورنه این زمزمه اندر شجر نیست که نیست
گوش اسرار شنو نیست وگرنه اسرار برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

باین معنی که باعتقاد عرفا خداوند «رموجودی را چنان ملهم فرموده گه با زبان مخصوص بخود حمد و ثنای او را بجای آورد بطوریکه باید گفت که جمیع اصواتی که در دنیا هست من حیث المجموع نغمه^۶ تشکیل میدهند که نغمه مجد الهی و سرود عظمت او است بنابراین برای اهل دل و آنهاییکه موسی وار گوش اسرار شنو دارند آواز خداوند از هر چیز بلندی است و از هر ذره بی بانگ آسمانی می شنوند و احساس حال و شوق و جذبه و وجد می کنند خواه بانگ مؤذن باشد خواه فریاد راهگذر خواه ترتیل قرآن باشد و خواه نغمه^۶ چنگ رباب و زرش باد باشد یا فریاد حیوان ریزش آب باشد

یا نغمهٔ مرغان چمن بدگرش هرچه بینی درخروش است .

اعتدال و صفای نفس یکی از وسایل مهم کمال است و چون موسیقی صیقل روح است و نفس را رقیق و لطیف می‌کند و مقوی شور و شوق و طلب سالک صادق است با استثنای بعضی از فرق ظاهر بین و خشک صوفیه که ساوک را عبارت از پیروی از ظواهر شرع دانسته و غالباً "از همان ظواهر خارج نمی‌شوند غالب صوفیه سماع را ممدوح شمرده اند .

فیثاغورث و افلاطون می‌گفته اند که تأثیر موسیقی و نغمات موزون در انسان از آن جهت است که یادگارهای خوش موزون حرکات آسمان را که در عالم ذر و عالم قبل از تولد می‌شنیده و بآن معتاد بوده ایم در روح ما برمی‌انگیزاند باین معنی که قبل از آنکه روح ما از خداوند جدا شود نغمات آسمانی می‌شنیده و بآن مأنوس بوده ایم و موسیقی بواسطهٔ آنکه آن یادگارهای گذشته را بیدار می‌کند ما را بوجد می‌آورد و همین عقیده است که در گفته های عرفا مخصوصاً "اشعار آنها دیده می‌شود از جمله مولا ناجلال الدین رومی در مجلد چهارم مثنوی در "سبب هجرت ابراهیم از هم و ترک ملأ خراسان" می‌گوید :

لیک بد مقصودش از بانگ، ریاب	همچو مشتاقان خیال آن خطاب
نالہ سرنا و تهدید دهل	چیزکی ماند بدان ناقه‌ور گل

پس حکیمان گفته اند این لحنها
 بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق
 مؤمنان گویند کائنات همیشه است
 ماهمه اجزای آدم بسوده ایم
 گرچه بر ما ریخت آب و گل شگویی
 لیک چون آمیخت با خاک، کرب
 آب چون آمیخت با بول، و کمیز
 چیزی از آب هستش در نهاد
 گر نجس شد آب این طبعش بماند
 پس غذای عاشقان آمد سماع
 قوتی گیرد خیالات ضمیـــــر
 آتش عشق از نواها گشت تیز
 از دوار پرخ با گرفتیم ما
 میسرایندش به طنبور و حلق
 نغز گردانید هر آواز زشت
 در بهشت آن لحن ها بشنوده ایم
 یادمان آید از آنها اندکی
 کی دهد این زیرو این بم آن طرب
 گشت ز آمیزش مزاجش تلخ و تیز
 بول گیرش آخر آتش کش فتاد
 کاتش غم را با طبع خود نشانند
 که در او باشد خیال اجتماع
 بلکه صورت گردد از بانگ صـــــفیر
 آن چنانکه آتش آن جـــــوز ریز

بعد مولانا رومی " حکایت آن مرد تشنه که از جوز بن جوز در آب میریخت
 که در گوه بود و در لب نمی رسید تا بافتادن جوز بانگ آب بشنود و او را چون سماع
 آب بانگ در طرب می آورد " آورده و در ضمن حکایت بمدح شاگرد خود حسام الدین
 چلبی پرداخته می گوید :

ای ضیاء الحق - مسام الدین توئسی	همچنین مقصود من زمین مثنوی
جمله آن تست وگرد سستی قبول	مثنوی اندر فروع و در اصول
زانکه شاه جان و سلطان دلسی	در قبول تست عز و مقبلی
قصدم از انشاش آواز تو است	قصدم از الفاظ او راز تو است
عاشق از معشوق حاشاکی جدا است	پیش من آوازت آواز خدا است
هست رب الناس را باجان ناس	اتصالی بی تکلیف بی قیاس

حاصل آنکه صوفیه سماع را آرام دل عاشق و غذای جان و دوی درد سالک

می‌شمرند و معتقد اند که ترانه دلنواز ریاب و بانگ جانسوز نی سبب جمعیت حال و

آرامش روح عارف است و آواز خوش و ترانه موزون نشانه ایست از عالم ارواح و پیکنی

است که از عالم قدس، مژده آسمانی میرساند .

شیخ سعد الدین حموی، از اصحاب شیخ نجم الدین کبری و مصاحبین

محمی الدین ابن العربی و صدر الدین قونوی یکی از بزرگان عرفای قرن هفتم می‌آید :

دل وقت سماع بوی دلدار برد	جان را بسرا پرده اسرار برد
---------------------------	----------------------------

این زمزمه مرکبی است مروح ترا	برد از خوش به عالم یسار برد (۱)
------------------------------	---------------------------------

۱- جلد دوم تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی صفحه ۲۴۹ از انتشارات زوار-

تهران سال ۱۳۴۰